

از یادداشتهای دانشمند فقید : عباس اقبال آشتیانی

خدمات ایرانیان بتمدن عالم

قبل از شروع در اصل موضوع بد نیست بدانیم که تمدن چیست و متمدن که واقوام متمدنه از چه طریق باین اساس بلند که مابه الامتیاز متمدنین از حیوانات واقوام وحشی محسوب میشود خدمت کرده اند.

بدیهی است که در بدو خلقت افراد نوع انسان چندان فرق ممتازی با حیوانات جنگلی نداشته اند همچنانکه هم امروز در پاره‌های از نقاط روی زمین افرادی از جنس بشر دیده میشوند که با حیوانات مجاور خود تفاوت بینی ندارند ، خوراک ایشان برگ و میوه درختان و ماهیها و حیواناتی است که با وسایل بسیار ساده می کشند و خام یا نیم خام می‌چونند . منزلی حسابی ندارند و تقریباً عریان در شکاف غارها یا در پناه درختان در خانه های بسیار ساده چوبی و سنگی که چندان تدبیری در ساخت آنها بکار نرفته زندگانی می کنند . تمام هم ایشان مثل جمیع حیوانات صرف دو امر اساسی است که زندگی هیچ موجود زنده‌ای بدون آن امکان پذیر نیست .

یکی ترمیم جسم زیرا که قوای بدنی و حیوانی در ضمن حرکت و نمو می‌کاهد و فرسوده میشود و بتجدید و ترمیم و استراحت احتیاج دارد دیگر حفظ جان چه هیچ وجود زنده‌ای نیست که در معرض دستبرد موجودات زنده دیگر و آفات و صدمات آرزوی و سماوی یعنی ناسازگاریهای محیط مسکونی خود نباشد .

برای ترمیم جسم مخصوصاً تحصیل غذا و قوت لایموت شرط اول جهت هر موجود زنده حرکت و تفحص است و اصل « از تو حرکت از من برکت » از همه بیشتر در این مورد مصداق دارد اما در حفظ جان بخصوص در مقابل ناسازگاریهای عارضی محیط مسکونی موجود زنده چاره ای ندارد جز آنکه یا جسم و مزاج خود را با هر وضع جدیدی که در محیط مسکونی او رخ میدهد متناسب کند و یا آنکه تن بهلاک در دهد .

بدن اکثر حیوانات و ساختمان جسمی غالب آنها طوری است که در مقابل بیشتر ناملايمات طبیعی محیط و انتقال از ناحیه‌ای بناحیه دیگر دیر یا زود تغییر می‌یابد و دارای وسایل و آلاتی میشود که قابل زیست در محیط مسکونی تازه باشد مثلاً خرسهای سفید شمالی را که برای دفاع بدن از سرمای طاقت فرسای آن نقاط پشم زیاد دارند اگر بنقاط گرمتر منتقل کنند بتدریج پشمشان میریزد برخلاف اگر اسبهای مناطق مارا بنقاط سردسیر ببرند متدرجاً پشم درمی‌آورند و بسی مثال دیگر که تعداد آنها مارا از اصل غرض دور میدارد .

اما حال جنس انسان در مقابل پیش آمد ناملايمات طبیعی و ناسازگاریهای محیط مسکونی و انتقال از ناحیه‌ای بناحیه دیگر که با آن از جهت مقتضیات جغرافیائی متباین باشد با حیوانات فرقی فاحش دارد چه ساختمان بدنی انسان بعلت رسیدن به حدود کمال دیگر سرعت قابل تغییر نیست و شایستگی آنرا ندارد که مثل بدن حیوانات بسهولت متناسب با هر تبدل و انقلابی طبیعی شود و دستخوش اینگونه پیش آمدها باشد .

عامل متناسب شدن انسان با ناسازگاریهای طبیعت و تبدلاتی که در محیط مسکونی او بعلمی ارضی یا سماوی بروز میکنند تمام جسم او نیست بلکه قسمت کوچکی از وجود اوست که آنرا دماغ میخوانیم . در این مرحله هر چه هست از اوست و جنس لطیفی که در آن خانه دارد یعنی مغز با وجود آن همه نازکی و لطافت بقدری توانا و زورمند است که در این راه و راههای دیگر مولد بسی معجزات شده و خواهد شد ،

یکی از جمله امتیازات مهمی که علمای طبیعی برای جنس انسان نسبت بجنس حیوان قائل شده‌اند همین است که چون در انسان بغیر از غریزه طبیعی که مابین دو جنس انسان و حیوان مشترك است ریشه تدبیر و تعقل قوی تر است همینکه جان خود را در قبال ناسازگاریهای محیط طبیعی و تبدلات عارض بر سرزمین مسکونی خود در مخاطره مشاهده میکند بجای آنکه بدن خود را مثل حیوانات بامقتضیات جدید متناسب سازد دماغ خویش را بکار می‌اندازد تا ببیند بچه وسایل ممکن است این مقتضیات تازه را

با وجود خود متناسب سازد بعبارة آخری انسان دست بسته تسلیم طبیعت نمیشود و با آسانی تن بقضا و قدر نمیدهد بلکه بفکر آن می افتد که با تصرف در طبیعت و اوضاع ناسازگار محیط طبیعی مخاطرات ناشی از این ناحیه را دفع یا لااقل کمتر کند و زنده بماند. با ساختن خانه از سرمای طاقت فرسا و گرمای جانکاه جلوگیری مینماید و بامسدود کردن آن از تعرض بیگانگان و آزار جانوران و دشمنان خود را محفوظ میدارد. در مواقعی که از خانه و پناهگاه خود بیرون میرود متناسب با هر فصل لباس جهت خود تهیه می بیند و اسلحه همراه بر میدارد. برای غذا و مصالح بنا و کار هم از موادی که طبیعت در دسترس او گذاشته رفع حاجت میکند و چون مدنی الطبع و دارای ملکه انس و رفاقت است در هر موردی که جسم و جان خود را در خطر نبیند گرد همجنس گرد می آید و خانواده و قبیله تشکیل میدهد و تازنده است خود و کسانش برای ترمیم جسم و حفظ جان خود و عزیزان و نزدیکان خود میکوشد یعنی در حقیقت با طبیعت ناسازگار در مبارزه است و بدستگیری معلم دماغ این راه صعب و پر آشوب را میرود.

پس ملاحظه میفرمائید که در سر همین دو راهی یعنی طریق مناسب شدن با مقتضیات محیط مسکونی و مبارزه با نامالایمات عارضی انسان و حیوان از یکدیگر جدا میشوند و هر یک راهی جدا گانه پیش میگیرند.

البته نباید تصور شود که حتماً جمیع حیوانات فاقد قوه تدبیر و جمیع افراد انسان واجد قدرت تعقل و تصرف در طبیعت هستند چه نظر ما در این حکم باغلیبیت است مخصوصاً در مورد انسان چون همه محیط های مسکونی از جهت وسایل معیشت بیکدیگر شباهت ندارند و طبقات مردم هم از لحاظ استعداد ذاتی و خصائص نژادی بیک پایه و مایه نیستند ما بین اقوام مختلفه خاندان بشری از این نظر تفاوت های عظیم مشاهده میشود. اجمالاً قدرت تعقل و تدبیر کامل مخصوص نژادهای با استعداد است و پیشرفت واقعی در راه تصرف در طبیعت و غلبه بر موانع و مشکلات آن در مناطقی از زمین امکان پذیر خواهد بود که آب و هوایی معتدل و رطوبتی کافی و خاک حاصلخیز و منافع ثروتی فراوان موجود داشته باشد تا مردم عاقل مدبر بتوانند با استخراج آن منابع و استفاده از آن رطوبت و خاک حیات خود را از همه جهت تأمین نمایند.

البته این تدابیری که مردم برای ترمیم جسم و حفظ جان یا بعبارة آخری جهت تسهیل معیشت خود در روی زمین میکنند بطریق آموختن بارث باعقاب ایشان میرسد و ایشان هم بنوبه خویش از حاصل فکر و کار و خود نکاتی دیگر بر آنها می افزایند و اگر بین ایشان واقوام دور و نزدیک راه ارتباط و رفت و آمدی هم بوجود آید خواهی نخواهی همانطور که از تدابیر خود بایشان می آموزند از زاده های فکری و اندوخته های عقلی ایشان هم آنچه را تازه است و خود ندارند فرا میگیرند و بکار می بندند و این سیره پسندیده همچنان امروز هم در میان جامعه های متمدن مرعی و جاری است. باین ترتیب متدرجاً در میان جامعه های با استعداد يك رشته معلوماتی شفاهی از حاصل فکر و عقل مردم با استعداد فراهم شده که سینه بسینه و دست بدست از نسلی بنسل دیگر انتقال یافته است و همه افراد این جامعه و افراد جامعه های دیگری که با ایشان در ارتباط و اختلاط وارد شده اند در تهیه و توسعه آن شرکت داشته. چون هنوز خط و کتابت اختراع نشده بود و شاید هم خود خواهی و رعونت انسان در آن ایام بمیزان حالیه نمیرسیده نامی از هیچیک از کاشفین و مخترعین و موجدین این وسایل و نشانی از معلمین اولیه این معلومات بجا نمانده و در حقیقت آن وسایل و معلومات ملکی مشاع و مالی عام بوده است که کلیه افراد سعادت طلب بشر بفرآخور فهم و استعداد خود حق استفاده از آنرا داشته و همه از این خوان بی منت تمتع میبرده اند.

بنابر این مقدمه تمدن عبارت میشود از مجموع تدابیری که انسان از بدو خلقت تا کنون برای رفع حوائج مادی یعنی تسهیل معیشت خود کرده و هم امروز نیز میکند. این تعریف بگفته قدماي ما اگر مانع باشد جامع نیست چه تمام حوائج انسان اگر هم در ابتدا انحصار باندیشیدن وسایل ترمیم جسم و حفظ جان داشته امروز دیگر این حال را ندارد بلکه بعد از گذشتن مدتی يك سلسله حوائج دیگر که نوعاً از جنس حاجات مادی نیست و با خواب و خوراک و پوشاک و دفع حیوانات موزی و آفات طبیعی فرقی واضح دارد بر این حوائج مادی انسان افزوده گشته و مشکل دیگری سربار مشکلات سابق او گردیده که چاره اندیشی دفع آنها نیز از اهم اشتغالات او شده است بشرح ذیل:

در مراحل اولیه زندگی که تمام هم انسان مصروف ترمیم جسم و حفظ جان بوده و برای این دو کار تدبیرش هنوز ضعیف و وسایلش نامہیا و ناقص محسوب میشود تقریباً تمام اوقات شبانه روزی او مصروف این دو مقصود بوده یعنی چنان خود را اسیر بندشکم و گرفتار چنگال حوائج مادی میدید که دیگر مجال پرداختن بخود و خدا نداشت و تمام کارخانه وجود او جز راه بردن چرخ این سلسله از ضروریات اصلی نمیتوانست بکار دیگر پردازد.

اما باید دانست که بر اثر کار و فکر شبانه روزی بتدریج تجربه و مهارت و سرعت عمل انسان در راه بردن چرخهای زندگی مادی زیادتیر میشود و بالتیجه مواقع فراغت و فرصتی بدست او می افتد بطوریکه هر قدر وسایل تسهیل معیشت مادی کاملتر میشود موارد بیکاری و آسودگی بیشتر بدست می آید. انسان بسا استعداد کار دوست بهمان شکل که برای استقادات مادی و تحصیل ثروت کار میکند بهمان شکل میکوشد اوقاتی را هم که بزور و زحمت کار خود را از این بند آزاد نموده و در حقیقت آنرا بعنوان فراغت بعنیمت بچنگ آورده صرف برداشتن تمتع از زندگی کند و از نعم عیش لذت ببرد بعبارة آخری هم او بتدریج باین نکته مشغول میشود که از کار بتقنن تفریح نماید بلکه هر قدر ممکن است از شدت و مدت کار بکاهد تا مجالی فراختر جهت تقنن و تمتع داشته باشد.

در مواقعی که بشرح فوق فرصت و فراغت بچنگ می افتد هیچ شخص با استعدادی نیست که دست روی دست گذارد و مانند بیماران تکیه بر بالین بیکاری و بطالت داده از آن قوای دماغی و بدنی که در ساعات دیگر او را در کار مدد میدهد استفاده نکند بلکه چنانکه گفتیم این قوی را در راه التذاذ و تمتع از زندگی و کاستن مقدار رنج خود در ایام کار کردن بمصرف میرساند چه کار کردن بهر حال رنج بردن و تحمل فشار و سختی است و سعی انسان عاقل متقن همیشه این بوده که تا میتواند از مقدار ساعات کار بکاهد و بر دوره تمتع و التذاذ بیفزاید تا آنجا که میگویند انسان کار میکند برای آنکه کار نکند.

با وجود نهایت استعدادی که ممکن است يك فرد از آن بهره داشته باشد باز در رفع رنج و طلب تمتع باید از طبیعت و وسائلی که روزگار در دسترس او گذاشته استمداد نماید ولی با اینکه تمتع طلبی و لزوم دفع رنج همه وقت و برای هر کس موجود و باقی است طبیعت همیشه وسائل لازم را برای انجام این دو منظور بدست انسان نمیدهد و بر اثر همین کیفیت وجود شخص رنج دیده و خوشی طلب در اضطراب فکری و پیریشانی حواس غرقه میشود و ناچار سر بگریبان تفکر و تأمل فرو میبرد. غم و اندیشه از این طریق در وجود مردم با هوش مستعد خانه میگیرد و در نتیجه يك سلسله حوائجی که ناشی از تعفن طلبی و راحت جوئی است در مقابل حوائج مادی ضروری بظهور میرسد که رفع آنها نیز برای طلب آرامش طبع و سکون قلب و راحت مغزو اعصاب کمتر از رفع حوائج مادی اهمیت ندارد، صنایع ظریفه و ادبیات و شعر برای دوی همین درد بوجود آمده چه غرض از این جمله یا تقلید و تخلید مناظر زیبا و محاسن طبیعت است و یا بیان و تجسم لذتی که مردم با ذوق از محاسن طبیعت و متنعمات زندگانی برده اند تا بدان وسیله چشم و گوش مردم کم استعداد تر را باز کنند و ایشان را هم که در رنجند ولی استعداد و لیاقت تقلیل رنج خاطر خود را بطریق سیر در آفاق و انقس و تماشای جلوۀ جمال و جلال محاسن طبیعت ندارند بهره و نصیبی دهند.

کسانی که از ساده لوحی منکر صنایع مستظرفه و شعر و ادبیاتند چنین می‌پندارند که تمام حوائج انسانی منحصر بهمان حوائج مادی است که از راه موارد عملی علوم ریاضی و طبیعی بر آورده میشود و ابداً متوجه سلسله دیگر حوائج انسان که حوائج نفسانی و تقنی او باشد نیستند و از این نکته بسیار مهم غافلند که بسا اوقات اتفاق می‌افتد که انسان از همه جهات مادی قرین آسایش و راحت هست و ابداً تقیصه‌ای در ارکان حوائج ضروری معیشت او مشاهده نمیشود لیکن باز خوش و

فارغ البال نیست و دانسته یا ندانسته درد های درونی دارد که باهیچ وسیله میکانیکی و هیچ تدبیرمادی نمیتوان جهت آن چاره‌ای اندیشید. دوی درد این چنین وجودها که دستخوش اضطراب فکری و انقلاب احوال نفسانی شده‌اند تنها از راه تصرفی در مزاج ایشان میسر میشود و آن بقول عرفای ما بوسیله ایجاد قبض و بسطی است در احوال آنان تا بحد تغییر مجرای خیال کم و بیش درک الم بتأخیر بیفتد و اگر قلع ماده آن بکلی میسر نیست لا اقل صدمه ورنج آن فعلا تقلیل یابد. این معجزه تنها از تماشای آثار لطیف صنعت و شنیدن ساز و آواز خوش و مطالعه زاده‌های فکری و ذوقی مردم با استعداد سلیم الطبع بروز میکند و معجزاتی که از شعر و موسیقی و آثار زیبای صنعت در این طریق بظهور رسیده بی پایان است و شاید خود ما هم کم و بیش شاهد هنرنمایی و تأثیر معجزه آسای آنها در وجود خود بوده‌ایم.

خلاصه این مقال آنکه تمدن فقط مجموع تدابیری نیست که انسان برای تسهیل معیشت خود کرده بلکه برای آنکه تعریف ما از این کلمه تمام و جامع باشد باید تدابیری را هم که انسان برای استراحت خاطر و طلب آرامش قلب و فراغت بال اندیشیده بر این جمله بیفزائیم چه هیچ تمدنی بی صنایع مستظرفه و ادبیات شعر و تفکرات علمی و دینی قائم نبوده و حتی مادی ترین تمدنهای دنیا هم از تحت تأثیر عقاید دینی و درستکاریهای ذوقی موجدین آن محفوظ و برکنار نمانده‌است.

حال که تعریف تمدن فی الجمله واضح شد و دانستیم که تمدن یعنی مجموع تدابیری که انسان از بدو خلقت تا کنون برای تسهیل معیشت مادی و آرامش خاطر خود اندیشیده و آن مخصوص طبقات با استعداد مردم و نواحی حاصلخیز مستعد زمین است باید بگوئیم که افراد هر یک از جامعه‌های بشری بچه طریقی توانسته‌اند در توسعه و بسط دامنه آن بکوشند و در این میان سهم اجداد ایرانی ما تا چه حد و از چه نوع بوده.

قسمت مهمی از تمدن قدیم دنیا یعنی مبادی و مبانی بنیان قویمی که بعدها مایه مباهات جنس بشر بر سایر اجناس حیوانات شده کار ادوار ما قبل تاریخی و هر جزء از آن دسترنج وزاده فکر و تدبیر مردمی است که هیچ گونه نام و نشانی از ایشان بر جا نمانده، در حقیقت این قسمت‌های اساسی کار عمومی است و امروز دیگر درست نمیتوان نمیزداد که هر قوم و ملت در تهیه این شالوده چه سهمی داشته و مصدر چه خدمتی شده‌اند.

اما در دوره‌های تاریخی یعنی در ایامی که خط و کتابت وجود داشته و اقوام خود یا همسایگان و معاصرینشان سرگذشت زندگانی آنانرا نوشته و برای ما بیادگار گذاشته‌اند فی الجمله میتوان نصیب هر قومی را در ترقی تمدن و حفظ و بسط دامنه آن مشخص نمود و گفت که مثلاً فلان وسیله مادی یا اساس اجتماعی یا فلان رشته از علوم و صنایع کار چه قومی است و ترقی و توسعه تمدن در فلان زمان بدست کدام يك از ملل بیشتر انجام پذیر گشته. خدمت اقوام بتمدن بیکی از سه طریق انجام یافته و گاهی هم هر سه طریقه یا یکی از آنها با دیگری همراه بوده است:

۱ - توفیق دریافتن وسایل تازه برای تسهیل معیشت مادی و تحصیل فراغ خاطر یعنی کشف آلات مکانیکی و اسباب و ابزارهای کار و ترقی علوم و تولید شاهکارهای صنعتی و ادبی جدید،

۲ - دفاع و حفظ تمدنی که از پیشینیان بارث رسیده بوده بوسیله دفاع مسکن متمدنین و سرزمین‌های آباد از تعرض وحشیان و بدویان، چه مردم صحرا نشین و درنده خوی بعلت سختی وضع معیشت و فراهم نداشتن وسائل راحت و مستعد نبودن مساکن خود همواره در صدند که بر نواحی آباد و مساکن متمدنین حمله ببرند و بوسیله غارت و دستبرد اسباب آسایش و مواد معیشت ایشانرا بتصرف خود در بیاورند. البته در چنین تصادم اراضی آباد خراب و وسایل تسهیل زندگانی نابود

میشود و در صورت غلبه وحشیان و بدویان اگر هم تمدن قدیم سرزمین مغلوب بکلی از میان نرود لااقل تا مدتی که وحشیان و بدویان در همان درجه سابق معیشت خود باقی هستند تمدن از سیر ارتقائی باز میماند. پس دفاع سرزمینهای آباد و حفظ سیاحت تمدن از تعرض نااهلان وحشی و بدوی نیز یکی دیگر از صورتهای خدمت بتمدن عمومی عالم است.

۳- هر سرزمین متمدنی بتناسب استعداد و ذوق ساکنین و درجه حاصلخیزی خاک و منابع ثروتی و وضع آب و هوای خود مولد تمدنی مخصوص است که با تمدن نواحی دیگر که لابد از این جهات با این ناحیه فرق دارند متفاوت است. اگر مردم نواحی مختلف دنیا با یکدیگر ارتباط و آمیزش نداشته باشند و هیچکس نداند که ساکنین ناحیه مجاور در چه حالت و بیچه وسیله رفع احتیاج مینمایند بالطبع از استفاده از وسایل و تدابیر و حاصل فکر و ذوق دیگران که البته چیزی دیگر است محروم میمانند در صورتیکه اگر برخلاف با داشتن راههای ارتباط و وسایل انتقال سهل و آسان با همسایگان و اقوام دور تر مرتبط باشند بهمان شکل که مواد مادی و حاصل دست و کار خود را با مواد مادی و حاصل دست و کار دیگران معاوضه مینمایند و وسائل تمدنی ایشانرا نیز فرا میگیرند و از آن خود را بایشان می آموزند و این عمل یعنی اقتباس و تدابیر و افکار و علوم و صنایع سایر متمدنین و آمیختن آنها با وسایل تمدنی خود باعث افزایش مایه و توسعه دامنه آن میشود چه تر کیب چند تمدن مختلف و ایجاد تمدنی جدید در صورتیکه این عمل بدست قومی مستعد و باذوق و دارای روح آزاد منشی و عدالت و انصاف صورت بگیرد خود خدمت دیگری است بتمدن عمومی عالم که اهمیت آن چنانکه تفصیل آنرا در طی صحبت های آینده خواهیم دید هیچ کمتر از انواع خدمت دیگر نیست.

برای آنکه مطلب روشن تر شود بدینست اگر در مورد هر يك از سه نوع خدمتی

که اقوام متمدن بتمدن عمومی عالم کرده اند یعنی توسعه و وسایل مادی تمدن و پیشرفت علوم و ادبیات و صنایع و حفظ و دفاع تمدن از تعرض اقوام وحشی و بدوی و اختلاط تمدنهای مجزی و تشکیل تمدنی واحد بد کرامثله‌ای چند پیردازیم :

انسان از وقتی که موفق بافق باختراع فن خط و هنر کتابت شده بلافاصله احتیاج پیدا کرده است که هر چه می‌خواهد بنویسد و برای یادداشت خود و یا نقل بآیندگان خود باقی بگذارد بر روی چیزی نقش کند ، مصریها بر روی ارواق گیاه پایپروس و کلدانیها و آشوریها بر روی احجار یاخشت خام که بعد از تحریر می‌پختند یا بر روی قطعات فلز و مردم ولایت پر گاموس از مهاجرنشینهای یونانی در آسیای صغیر بر روی پوست دباغی شده افکار و مقاصد خود را مینگاشتند. ایرانیهای قدیم هم وسایل رعایای کلدانی و مصری و یونانی خود را آموخته بر روی سنگ و فلز و پایپروس و پوست می‌نوشته و در دوره ساسانی حریر و پوست را بیشتر در این راه بکار میبردند و وسائل مخصوصی برای تهیه پوست جهت این مصرف و آکندن آن بعبیرو بوی خوش برای آنکه بطول زمان عفونت در آن راه نیابد داشته‌اند.

تنها در میان ملل قدیمه چینیهها هستند که از خمیری از چوب بوسیله فشار و پهن کردن آن بر صفحات صاف موفق بتهیه کاغذ شده و سالها قبل از آنکه متمدین آسیای غربی و اروپا این وسیله لطیف نظیف را بشناسند ایشان از این نعمت بهره بر میداشته و از این رنج خود را آسوده ساخته بودند .

ساخت کاغذ از چین به هندوستان رفته و ظاهراً از آن راه ب ماوراء النهر رسیده است چه کلمه کاغذ سانسکریت است و مسلمین تا اوایل عهد عباسی ساختن کاغذ را نمیشناختند بلکه بیشتر نوشته‌های خود را بر روی استخوانهای پهن و سنگ‌های صاف و الیاف خرما می‌نگاشتند چنانکه آیات قرآن کریم را ابتدا کاتبین وحی بهمین وسائل ضبط میکردند و نامه‌های حضرت رسول بملوک اطراف و دعوت ایشان باسلام بر روی همین

قبیل اشیاء بوده مثلاً نامه آن حضرت را بخسرو پرویز پادشاه ساسانی ایران بر روی قطعه استخوانی نوشته بودند و شاید یکی از علل عمده‌ای که خسرو پرویز را پیر خاش ورد دعوت و داشت همین مسئله بود چه پادشاهی که بجات دربار و شکوه ظاهر سلطنت در دنیای قدیم کمتر نظیر داشته و دبیران عهد فرمانها و نامه‌های او را بر روی حریر و پوستهای معطر می‌نگاشتند بچشم در تمام عمر خود بدیافت آن قبیل نامه بر نخورده بوده و آن را قطعاً علامت توهین فرستنده نسبت بخود تصور کرده است ظاهراً قصه دریدن خسرو پرویز نامه حضرت رسول را اصلی نباشد چه اولاً دریدن در مورد کاغذ صورت پذیر است نه در مورد استخوان ثانیاً این حکایت در هیچیک از کتب معتبره تاریخ و سیر موثق قدیم نیست و خطیب بغدادی مؤلف تاریخ بغداد صریحاً می‌نویسد که نامه حضرت رسول بخسرو پرویز بر روی پاره‌ای استخوان نگاشته شده بود. ساخت کاغذ را ایرانیهای ساکن ماوراءالنهر از چینیه و یا بواسطه هندیها از ایشان فرا گرفتند و مقارن فتح این سرزمین بدست مسلمین در سمرقند کارخانه‌هایی برای ساخت آن داشتند. در عهد عباسیان برامکه جمعی از این استادان ایرانی سمرقند را بیغداد جلب کردند و در آن شهر بساختن کاغذ مطابق دستور و راهنمایی ایشان پرداختند. کم‌کم ساخت کاغذ در سراسر ممالک اسلامی شرق و غرب معمول و رائج گردید از آن جمله در اندلس مخصوصاً در شهر شاطبه عیسویان اروپا در نتیجه رفت و آمد باندلس و اختلاط با مسلمین اسپانیا این فن را از ایشان فرا گرفتند و در ممالک خود منتشر و بعدها آنرا تکمیل کردند و بکمال امروزی رساندند.

پس در موضوع کاغذ که امروز یکی از وسایل عمده حفظ و انتشار تمدن کنونی عالم است و هر روز خروارها از آن باین مصرف میرسد خدمت چینیه اختراع و پیدا کردن آن و خدمت ایرانیها نقل آن از چین و هند بماوراءالنهر و عراق و خدمت مسلمین بر اثر فتح ممالک وسیعه و آمیختن تمدنهای قدیم شرق و غرب بایکدیگر انتشار دامنه

ورساندن آن است بدست متمدنین جدید .

درزمینه نشر افکار اگر محتاج بمثالی باشیم میتوانیم حکایت کتاب الف لیلة را بعنوان نمونه ذکر کنیم. این کتاب نفیس که سراسر عالم را فرا گرفته و بعضی قصص و پهلوانان داستان آن مانند چهر آزاد و علی بابا و علاءالدین درالسنة اروپائی زبانزدعام و خاص است و حکایات دلنشین و روایات بسیار شیرین آن مکرر موضوع تئاتر و سینما شده اصلا زاده ابتکار دماغ ایرانی است. اگر چه اصل پهلوی این کتاب امروز از میان رفته و قدیمترین نسخه‌ای که از آن باقی است نسخه‌ای است که در عصر ممالیك در مصر درست شده و در هر عهد و اوان مردم بتناسب دورم خود قصص و اصطلاحات و اشعاری در آن گنجانیده‌اند ولی طرح اساسی آن بدست اجداد ایرانی ما در دوره ساسانیان ریخته شده و نسخه اصلی آن که هزار افسانه نام داشته در ایام بنی عباس بدست مسلمین رسیده و از فارسی عبری برگشته است و از این طریق مانند کتاب نفیس کلیله و دمنه بتمدنین جدید انتقال یافته است .

این مورد یکی از صدها موردی است که قوم ایرانی بقسمتی از تمدن عمومی عالم خدمت کرده و با وضع کتاب الفلیله و ترجمه و تکمیل کلیله و دمنه و نشر آنها در دنیا غذای روحی برای ایام فراغت متمدنین و وسیله تمتعی جهت ایشان آماده ساخته است .

بقیه دارد

اتفاق

هر که در راه حق نیاز دهد ، حق مر او را علاوه باز دهد

ادیب الممالک